موضوع: ملاک حقیقت و صدق

نفس الامر و پاسخ به اشکالات

سخن درباره ملاک حقیقت و صدق بود. گفته شد دیدگاه مشهور که سابقه ای دیرینه هم دارد عبارت است از مطابق بودن ذهن با عین؛ به عبارت دیگر مطابقت ادراکات ذهنی با واقعیت و نفس الامر.

نکاتی در باره نفس الامر بیان و نظریات مختلف در این باره بیان شد. دیدگاه مختار این شد که نفس الامر عبارت است از نحوه ثبوتی برای محکی عنه و متعلق ادراک و حکم ذهنی. این متعلق به حسب امور مختلف تفاوت دارد. گاه مربوط به واقعیت خارجی است و گاه مربوط به عالم ذهن است و گاه اعتبار است و گونه های دیگر.

درباره این ملاک برخی اشکالات مطرح شده است که از این قرار است:

اشکال اول: عدم جامعیت

گفته شده این تعریف جامع نبوده و شامل این موارد نمی شود:

الف) قضایا ریاضیات؛ زیرا احکام این علم مصداق عینی در عالم خارج ندارند. مثلا وقتی گفته می شود: محیط دایره فلان عدد است یا خط مستقیم دارای این خاصیت است، در عالم طبیعت دایره یا خط مستقیم نداریم بلکه این معنا تنها در ذهن است.

ب) قضایای علم منطق، زیرا اینها نیز مربوط به ذهن است و با عالم خارج کاری ندارد.

ج) احکام روانشناسی؛ این قضایا مربوط به درون انسان است.

د) قضایای تاریخی؛

هـ) قضایای سالبه؛ چون در این قضایا در حقیقت سلب حکم است نه ایجاب.

و) جهان طبیعت، در حال تغییر و تحول است و واقعیت ثابتی ندارد تا آن را ملاک تشخیص حقیقت بدانیم.[[1]](#footnote-1)

بررسی و نقد

با کمی دقت در آنچه بیان شد پاسخ این اشکال روشن می شود، زیرا مقصود از واقع و نفس الامر، فقط واقعیت های عالم طبیعت نیست، بلکه این واقعیت ها یکی از مصادیق نفس الامر و واقع (ملاک تشخیص حقیقت) است. همه قضایایی که نام برده شد در وعاء خودشان دارای ثبوت هستند و نفس الامر آنها متناسب با خود آنها است. وعاء قضایای ریاضی و منطقی عالم ذهن است و درست است که ادراک نیز مربوط به عالم ذهن است اما عالم ذهن دارای مراتبی است و یک مرتبه، حکم صادر کرده و مرتبه دیگر مطابَق آن حکم است. وعاء قضایای روانشناسی درون انسان است و مطابَق این قضایا نیز همین وعاء است. قضایا سالبه نیز ناظر به واقع و نفس الامری است که قضایا موجبه به آن نظر دارند، با این تفاوت که در قضایا ایجابی حکم ایجابی می کنیم و اینجا حکم سلبی یا سلب حکم.

مساله تغیّر و تحول در عالم طبیعت نیز خدشه ای به تعریف گفته شده از نفس الامر وارد نمی کند. علاوه بر اینکه اینگونه نیست که در عالم طبیعت همه چیز متغیر است، بلکه امور ثابت نیز در آن وجود دارد، مانند قوانین عالم طبیعت و یا مدار و مجرای تغیر و تحول در عالم. به عنوان نمونه مراحلی که در این آیات شریفه بیان شده ناظر به متغیرات است اما دارای مدار ثابتی است: «وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ مِنْ سُلالَةٍ مِنْ طينٍ (12) ثُمَّ جَعَلْناهُ نُطْفَةً في‏ قَرارٍ مَكينٍ (13) ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظاماً فَكَسَوْنَا الْعِظامَ لَحْماً ثُمَّ أَنْشَأْناهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالِقين‏».[[2]](#footnote-2)

اشکال دوم: شبهه تسلسل

گفته اند اگر ما حقیقت را به مطابقت قضیه با واقع و نفس الامر تعریف کنیم، مستلزم تسلسل باطل می شود، زیرا سوال می شود آن واقع را چگونه شناخته اید؟ مجدد درباره آن پای حکم و ادراک به میان می آید و در نتیجه دوباره مساله ملاک و نفس الامر در آن مطرح می شود. این مساله تکرار شده و به تسلسل می انجامد.[[3]](#footnote-3)

بررسی و نقد

گام اول در شناخت این است که از سفسطه عبور کنیم و الا اگر اصل واقعیت را نپذیریم گرفتار سفسطه خواهید بود و دیگر سخنی از معرفت و شناخت نخواهد بود. بنابراین فی الجمله ما دارای شناختی از واقع هستیم. از این جا قوانین شناخت به میدان می آید تا از آن شناخت اجمالی به شناخت تفصیلی راه پیدا کنیم. اکنون برای اینکه تشخیص دهیم که واقع و معرفت تفصیلی را پیدا کرده ایم یا نه، نیازمند معیار و راه هستیم، و آن رسیدن به علم حضوری یا بدیهی است. علم حضوری و بدیهی، مصون از خطا هستند و به عنوان معیار شناخت ما به کار می آیند. راه های شناخت نیز چند چیز است که متناسب به نوع آن معرفت به کار گرفته می شود: حس، عقل، شهود و نقل.

بنابراین منشا این اشکال، خلط میان مقام ثبوت و اثبات و یا خلط میان ملاک حقیقت و معیار حقیقت است. با تفکیک این دو مقام از این شبهه و اشکال هم دفع می شود.

ادامه بحث انشاءالله در جلسه بعد خواهید داشت

﴿.....﴾ اللهم صل علی محمد و آل محمد

1. ر.ک: مساله شناخت، شهید مطهری، ص 173- 174 ؛ پژوهشی تطبیقی در معرفت شناسی معاصر، ص 110 [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره مومنون، آیات 12 تا 14 [↑](#footnote-ref-2)
3. پژوهشی تطبیقی در معرفت شناسی معاصر، ص 103- 104 به نقل از کتاب درآمدی بر فلسفه [↑](#footnote-ref-3)